

بسم الله الرحمن الرحيم

آیین دو شمشیر

چونکه صاحبان قدرت و زورمندان نظام ملت ستیز بحث اسلام درود صبح گاهیشان گردیده اما نمیدانند برای یاراست یا برای بار برای اخلاص است یا برای اختلاس به کعبه عمره سجده میکنند یا به کعبه خمره. به قول معروف دزد هم خدا میگوید و صاحب خانه هم.



بنأ سخن خود را از اسلام آغاز میکنیم با گذشت قرن های متوالی اسلام رسالت خود را در راه رفاهی حال انسانها و بسط عدالت در راه آزادی و به ثمر رساندن استعداد های بشری برای جهانیان به اثبات رسانیده است اما با اظهار تاسف این راهبان شب زنده داری که خود را نماینده خدا بر جان و مال و ناموس مردم مسلط میدانند وطن و ملت را در کام نهنگ و چرخ گرداب سپرده اند که حتی از زخم سرنوشت این ملت خون میچکد و تناب بردگی بالاجبار برگردن شان رهسپار قهقرا هستند.

در اول قرن هفتم مسیحی پدیده اسلام یکی از وقایعی عمده تاریخ است که چهره مدنیت بشر را دیگرگون ساخت و در سیر تکاملی بعدی آن زمان اثر عمیقی بجا گذاشت و این واقعه بزرگ که یعنی پیدایش اسلام است فتوحاتش در کمتر از یک قرن از جانبی تا ساحل الوار و از جانب دیگر تا سند و جیحون گسترش یافت.

اما مستشاران دربار سلطنت و نایب وزیران تیزی که تملق و چاپلوسی بخاطر جاه طلبی سکه قلب شان است زندگی را برای ملت از آب حنظل تلختر و از بطن عنکبوت تنگتر نموده اند و کاملاً زمینه سازیهایکه باعث متلاشی و ازهم پاشیدن جامعه میشود فراهم نموده اند که چرخ زندگی را بدست قضا و قدر سپردن است.

عدالت

عدالت آرمان همیشگی بشر بوده و هست بیان این آرمان را فریب بردوشان دیپلمات دار درگفت و شنود خود بسیار سهل و دلربا زمزمه میکنند که حتی سخن ها شان باروغن زیتون آمیخته و چون کباب شمس درنور آفتاب پخته اما وقتی پایه عرصه عمل میگذارند سخت پیچیده و طاقت فرسا میشود و این ناکامی درنیل به عدالت نتیجه بیماری وجدان شان میباشد چون شخصی در محکمه بخاطر مطالبه حقوق شکایت کند البته گربه ای را بدست خواهد آورد اما گاوی را از دست خواهد داد و در حدود قاضی همه وقت فقط ابرسیاه است که انسانها را تهدید میکند و دفاع از حق یک تفکر آزاد است به لحن و زبان بیان اما بجای فرونشاندن آتش خشم قاضیان داد گاه بیشتر شعله آتش کین آنها برافروخته میشود و در محکمه اختلاس و بی عدالتی ذبحش میکنند به قول شاعر:

خرقه پوشی من از غایت دینداری نیست

جامه ای بر سر صدع‌ب نهان می‌پوشم

بنأ نه در آفتاب زمستان حرارتی ونه قضاوت و دادستان عدالتی.

قانون

برای تخلف از قانون اگر مجازات تعیین نشود قانون ارزش خود را از دست می‌دهد و ضمانت اجرایی در جامعه ندارد اما برخلاف پیشکسوتان قانون هم آهنگ قانون میسرایند و هم خود تخلف از قانون میکنند و ملت در بحبوحه ای تحولات سریع اواسط قرن نزده بحران بالا رفتن سطح نیازمندی های جامعه به میزان فراتر از حد لزوم و فشار فقر و محرومیت بر زندگی شان تهدید میشوند تهدید سیاسی تهدید اقتصادی فقدان عدالت نبود قانونیت نفرت از آزادی و دموکراسی و خدا در لامکان محمد در مدینه علی در نجف پس داد خود را به سیم‌غ بگویند.

گرچه صدای بلند عدالت قانونیت آزادی و دموکراسی رای بگوش جهانیان رسانیده اند اما شعار یک واقعیت روحی بیش نیست و وجود خارجی ندارد و این یک نیکال دینامیک است که بمنظور اعمال فشار سیاسی و بکارگرفتن زور و نیروی فزیک در القای عقیده و ایدئولوژی شان طراحی شده است و پرده ای از تحجر بر چهره قانون و عدالت کشیده اند که عدالت بکوره گاه سوزان معامله میشود و قانون به ماتمسرای عظمی.

حتی ضمیر انسانیت دچار سردرگمی گردیده است گاهی به زبان قرآن سخن میگویند و گاهی به زبان شیطان گاهی وارث شهید میشوند و گاهی عزادار مقتول و سرازد کتاتوری و سلب آزادی از اقلیت محدود به بیرون میکشند که خوردن بنگ و افیون باهم غریزه ای طبیعی شان است و زنجیرهای اسارت در قالب شعار های آزادی گلوی مردم را خفه کرده احترام به شخصیت بشر الغای بردگی و رعیتی تخفیف خشونت و بربریت در ضمیرشان دیده نمیشود و چونکه حیثیت واقعی شان ارزش موقف اجتماعی و سیاسی شان را ندارد جز شور و شوق حکومت جفا سالاری عاطفه و عطفی وجود ندارد و هرچه زمان میگذرد قساوت قلب شان فزونی میابد و یک حالت التما توم و یک وضع سرسام آور بر مردم حکومت میکند و زمینه ساز چرخ طبیعت خود میباشند و از ماورای قبر هیچ ملاحظه نمیکنند بعید نیست که مثل هتلر کاتولیک دنیا آمد و کلیسا را تعقیب میکرد.

افغانستان میدان تنازع بقا گردیده همواره قانون تضاد و تنازع را در بقای انسان حاکم میدانند طبق قانون تضاد و تنازع کشمکش های فردی و محلی را امر طبیعی میدانند بنأ گروه طبقات چنگال های خود را تیز و دندان های خود را برنده میکنند در قبال بیچارگان پی جوئی میکنند.

درچنین غوغاصدا به صدا نمیرسد گوشها مشتری زبانها نمیشود گوشه‌ها صداها را دیگر و چشم‌ها را سیمای دیگری پر کرده است و کلمات بر مبنای دیگر ترجمه میکنند و در آوای تو طنین دیگری شنیده میشود بناً در این کشور آفت زده استبداد در چوکات دموکراسی حکومت میکند در چنین نظام بهره ضعیف بردگی و یا نابودی چیزی دیگری نیست. دولت برای خشک نمودن اشک چشم یتیمان است نه بخاطر جاری ساختن سیلاب خون و دنیا گهواره ای آسایش و عرصه آزمایش بشر است و در این نظامی که از دسترنج زحمتکشان گرمی بازارشان را رونق میدهند گاهی سیاست حکومت میکند و گاهی پلیتیک در هر دو صورت چه سواری کردن و بارکشیدن باشد و چه گوشت خوردن و پوست کندن.

و نحوه برخورد چنین نظام را میتوان در فلسفه ای هادریانوس مشاهده نمود مثل اینکه اصول موعظه ای کوه زیتون عیسی را طرد میکرد و برای اربابان موعظه شمشیر تدارک میدید. و اصول فلسفه ای چنین نظام بر پایه اصل تناقض پی افکنده است که عدالت شان در تفرقه قانونیت شان در تجاوز دموکراسی شان در بردگی و آرامش شان در شورش و هرج و مرج است.

و نغمه ای که ملت را در خاک ذلت دفن نموده است بنام اسلام بلند میشود اما دست مرموزی این نغمه سرائی هارا که باید گرفت آیا چه گوارا باید گرفت آیا ماندیلا باید گرفت.

و تسلیم در برابر خواسته های جبر تاریخ توده ها صید شکار و آماج صیادان درنده خوئی میشوند که ارتکاب ظلم و بیادای را به حکم طبیعت نیکو میدانند و به محاسبات و اسپین ایمان ندارند و ارقام طرز العمل شان قرار ذیل است:

✓ از نظر اخلاقی و سیاسی چشم بصیرت ندارند.

✓ افغانستان را بعنوان یک پیکرو احد نمیتوانند بیان دیشند.

✓ ریاکاری را یک صفت ارزشمند تلقی میکنند.

✓ خود را اندرز میدهند تا از صداقت پرهیزند.

در هیچ کشوری جریان تاریخ متوقف نشده اما دولتمردان چابک سوار تاریخ را به زمان نیکولودی به عقب رانده اند. و امروز در فضای کنونی افغانستان دسته بندی های فراوان سیاسی که مؤید وزش تندباد حوادثی که در کویر اجتماعی ملت میباشد آفتی را همراه با خود آورده است که از آن غفلت نمیتوان کرد و آن این است که بر تشویش فکر و اغتشاش ذهن عموم افزوده است و به تیره کردن آبهای قضاوت کمک کرده است و سخن گویان را با پرسش های مواجه میکنند که با روح علم و گوهر تفکر آزاد بیگانه است بناً این سیستم موجود برای رفع نیازهای طراحی نشده و چیزیکه

مردم دچار آن است وجود خزندگان غول پیکر وهیولای ددمنش میباشد که اخلاق اداری نادرست شان برسیستم اداری حاکم است.

فقط برای تسهیل حاکمیت خود بر مردم طراحی شده است. به قول کنفوسیوس یک بیر آدمخوار تمثیل ازیک نظام ستمگار است. واختلاف عدالت وجنایت در قاموس بشریت ازین بیشتر نیست وقتی ستم سالاری نظام در کشور جانشین قانون شد فانوس بردارید در روز روشن بدنبال عدالت بگردید مثل چراغ دیوژن در روز روشن در کوچه های یونان گردش میکرد و میگفت:

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر

کز دیو و ددملوم و انسانم آرزوست

من در جستجوی یک انسان امین هستم اما نه در نظام انسان امینی هست ونه در کشور امن وامانی انسان آزاد بدنیا آمده ولی در افغانستان چرا در زنجیر است و امید و آرزو آخرین چیزی است که گریبان خود را از دست ملت رها نموده است. اگر این پیش آهنگان زور و تزویر اینقدر بیش از حد جفا و جنایت خشونت و بربریت ، فقر و محرومیت بر مردم تحمیل نمیکردند مدینه فاضله افلاطون در افغانستان حقیقت پیدامیکرد و فقر تحمیلی یورش شیطان بر زندگی انسان است آه از احوال کشتگان این نبرد آدمیت مان گل میکند و از کشتن جوجه ها چشم میپوشیم ونوکرمان را به کشتن آن وامیداریم واز گوشت آن تغذیه میکنیم واین بیماران معتاد میخواهند تمایل به فساد و استبدادشان را در لباس مذهب نمایان کنند .

لاف یاری هر که زین مکار افسونگر شنید

قصه سالار خوش باور بیاد آمد مرا

ونظام استبداد محوری افغانستان توسط سردبیران انگلیسی شان سراپرده کشیده و کشور را با خون و آهن تسخیر نموده اند. وانگلیسها تاموقعی که ساکن جزیره هستند مردم آزادمنش ونمونه یک انسان واقعی میباشد اما وقتی از جبل الطارق عبور نمودند وبه کشور های عقب مانده سرازیر شدند مظهر استعمار، استثمار، استحمار و استبداد میشوند که در کشور بحران زده افغانستان خود را چون مرکز خورشید تصور میکنند که منظومه های شمسی در مدار معین بدور محور خورشید میچرخند همچون گردانندگان قاچاق ، فساد ، اختلاس ، ارتشا، اختطاف ، انتحار این همه وهمه منظومه های هستند که در مدار معین بدور محور اجانب میچرخند که حتی استقلال ملی ، حاکمیت قانون و تمامیت ارضی از طرف اجانب اداره میشود فقط این یک آهنگ جرسی است که چون قطار شتر صدایش از گردن کرزی میراید واین هم پیامدی است که این مهمانان دعوت شده وتعین کننده سرنوشت ساز تمدن بیادگار مانده اند

وسرمشق زندگی ملت را طوری رقم زده اند که این همه دارو ندار درون ارضی و بیرون ارضی کشور بعنوان گنج بادآورده به یغما ربنوده شد. بقول لاسول چه کسی میبرد، چه میبرد، چگونه میبرد، کجامیبرد و چرا میبرد.

وسطح قیمت احتیاجات بخورونمیر جامعه را به میزانی بالا برده اند که از آن بالاتر عرش خدا میباشد.

واین ملت سیاه بخت مجبور به ترک دیار ورهسپاردیار غربت گردیده اند که حتی در چهار قاره دنیا قبرستانی وجود ندارد که افغانستانی در آن نباشد و یا زندانی وجود ندارد که افغانی در آن زندانی نباشد این همه جبر تاریخ و فشار نظام است و این درحقیقت ضرر فرهنگ استعمار است که از زیر نقاب دگماتیزم زهریکه در شیرینی فرورفته ملیونها انسان را بازی داده و در قربانگاه سیاست ذبحشان کرده.

برای آزادگان و اهل اندیشه بزرگترین دردها آن است که عدالت را در ذلت و حقارت میبینند.

دولتی که بر حیاتی ترین مسایل ملی خود چشم پوشی و با اصول خود ریاکاری کند درحقیقت دولت مبتلا به کتمان حقیقت و انکار از عدالت است در چنین حالت بحران و دگرگونی کشور به انحطاط می انجامد حتی میان طبقات کشمکش و درگیری شود و طبقه قدرتمند سروری میخوانند در چنین شرایط سودجویی و فساد و فشار زورمندان برضعفا به حدی اعظمی رواج یابد و حکومت بدست توانگران اداره شود در چنین وضعیتی ضعیف حکومتی جدیدی میخوانند که با اصول دموکراسی اداره شود و آزادی که مساوات از آن ناشی میشود از بند رها گردد و هرگز میان این دو گروه در چنین شرایط نامتساوی مساوات برقرار نشود مگر بعد از از میان رفتن قدرت حاکمه.

اما سیاست ارتجاعی و جنایت اندیشی توانگران زورمند موجب از میان رفتن آزادی میشود و زمام امور بدست ظالمان افتد و همین امر به حیات مدینه فاضله که عدالت از آن ناشی میشود پایان دهد زیرا حاکم ستم پیشه مجال را برای شهوات مساعد گرداند.

در چنین اوضاع تنها دو گروه مردم راحق زیستن باشد یکی برگان و دیگری خودکامگان چرا که آزادی واقعی و صداقت خالصانه را نمیشناسند. و نظامی که گوشت قربانی را باروده آدمیزاد مخلوط نموده و از آن تغذیه کند آیا قانونش از جنگل و طبیعتش از گرگ نمیباشد آیا این حقیقت را میشود انکار کرد و هیچ دکتاتوری نتوانسته بر تخت فرمانروائی استقرار یابد مگر که دیوارهای قصر حکومتش با خون انسان رنگین شده باشد.

و در چنین اولتیماتوم روح آشفته و چهره درهم شکسته ای ملت بیچاره ای که نان در سینه است و مردم در قهقرا در پشت میله های فقس زندان فقر و بیچارگی پروانه وار بدور آتشی که خرمن هستی جامعه را به توده خاکستر تبدیل نموده است میچرخند و آن هم با چشم حقارت طرف شان دیده و اظهار نفرت میکنند و حسود شان تیری طرف شان پرتاب میکند که مادران انتظار آن هستیم که چه وقت طرف خودشان برمیگردد.

شرارت شان لباس نیکی و صلاح میپوشانند جنایت شان را، تاج سلطنت بر سر میگذارند تزویرشان را، بالاپوش صداقت بردوشش می اندازند استبداد شان را، صورت آزادی برچهره اش نقش میکنند حقیقت را، چه میکنند حقیقت را برهنه بگذارید و پیرایه ای برتنش نبندید حقیقت هم معلم نفس خود است وهم شاگرد وجدان خود وجدان آئینه ای است که نه تملق میگوید ونه تحقیر میپذیرد وبزرگترین ضامن منافع انسان در روی زمین است وناموس طبیعت را درهم شکند وجدان محکمه ای است که در دادگاه به وکیل مدافع احتیاج ندارد.

قوام دولت و بقای نظام را در مقیاس جلب اعتماد ملت باید قضاوت کرد. تشکیل دولت و ایجاد نظام در آغاز بر اساس تعهدات مردم سالاری و جامع محوری آزادی و دموکراسی سکه زده شد اما نتیجه چنین شد که ملت در گذشت ده سال بوی بادام تلخیکه استشمام نموده اند یک زنگک پرماجرایی بود که فضای کشور را تیره و آلوده و خاطرات ملت را آشفته نموده است و مخالفت شدید زورمندان توتالیتیر با طرز تفکر اخلاقی و اجتماعی در قشر جوان و بهبود شرایط انسانی معلول محافل درباریان لجام گسیخته و اربابان انگلیسی شان میباشد که با سرشت خروشان و ناآرام شان خود را ژاندارم جهان میدانند.

گرچه انسان موجود خوب است اما فقط نهادهای دولت است که نسل جوان را شرور و بصورت پدیده ای تبه‌کار در آورده است این قضاوت به انتها درجه انقلابی نظام طاغوتی منجر میشود و نطفه ای را بوجود آورده است که زاده تمام آشوبهای ویرانگر قرن هژده و نوزده میباشد زیرا که نتیجه الزامی این طرز تفکر آن است که با تغییر دادن قواعد و ضوابط اجتماعی سرنوشت قشر نوجوان به انحراف کشیده تانیکی و پاکنهادی و تمام اخلاقیات در راه رسیده به هوا و هوس بیهوده نگری به قمار زده اند و نقش فاسد شدن جامعه نتیجه حوادثی است که نظام مسلط بر اوضاع برای ملت بیادگار مانده است.

علی رغم این همه ستم باوری شان دعوی خلافت میکنند تا مرجع تقلید بالبدیهه این ملت ناخود آگاه باشند .

در کنار شخصیت های سیاسی دانشمندان و متفکران خردمند و شایسته سیاست مداران، سرداران و حادثه آفرینانی هستند که اغلب از آوازه ای بلند ولی از شخصیت حقیر برخوردار اند . این ابرمردان به ظاهر بزرگ ولی واقع عاری از بزرگی تفکرات و دیدگاه های غلط ارتجاعی قرون وسطائی شان میلیونها انسان را در بستر هیئات من الذله نابود کرده اند .

و ضمن خسارت های جبران ناپذیر و مخالفت شدید نظام یک بام و دو هوا باباورهای عمومی مردم سعی داشته اند تابشریت را به عقب برگردانند مثال سزارهای ماکیاولی و هتلریهای فاشیست چه نظارتی موحشی برای بشریت اند زیرا

هر نوع جنایت از نظر آنان عمل قهرمانانه توجیه میشود و وظیفه ای که این کفن دزدان سجاده نشین انجام آنرا سرآماج قدرت خود میدانند برای حفظ قدرت خود برخلاف عدالت و آزادی به راه خود ادامه میدهند.

اما خاطرات توده ها این همه داشته هایکه در ضمیر صاعقه زائی که عقل و ایمان کشور و ملت صداقت و انسانیت را در راه رسیدن به رکاب استعمار و دلالان قاره پیما سپرده اند این همه و همه در موزیم تاریخ برای نسل جوان و آینده سازان این مرز و بوم مشهود است.

انقلاب

انقلاب یک نقطه آغاز است آغاز آزادی، آزادی از بردگی، آزادی از اسارت، آزادی از قیودات، آزادی از تهدید و حقارت، آزادی از فشار و وحشت، آزادی از رنج ارباب سالاری و هرگونه تبعیضات قومی و خاندانی و آزادی از استبدادیکه توده ها را در آتش زار کویر وجود خشک نموده است و یا هم در کشتی شکسته در تلاطم های اقیانوس میخوانند نابودشان کنند اما باد نجاتیکه این ملت را به ساحل هدایت میکند فقط مبارزه است که این چرخ آدمخوار را درهم شکند و چرخ تاریخ عظیم جوامع بشری را فقط بشر میچرخاند.

چرا که آزادی هیچوقت در انتظار ما نیست ما باید به استقبال آن بتازیم چه در هیچ سطری از زوایای تاریخ سراغ نداریم که آزادی سهل و تحصیل شده باشد آزادی یک غذای پرنیرواست ولی به هاضمه پر قدرت احتیاج دارد.

روح انسان جهانی است به وسعت کائنات بانظام خدائی، گنجینه ای است انباشته از خرد و توانائی، اقیانوسی است سرشار از مهربانی، همدلی و صداقت که در عین عظمت بقدری لطیف و حساس است که میتواند امواج متلاطم این اقیانوس را در جهت اهداف نیک طبایع بشری به حرکت در آورد و گاهی سیلاب چشم آن بنیاد استوار را ریشه کن سازد.

ای راستی بسوی من آئی و پناه استوار من باش ما میستائیم و درود میفرستیم به سخنان راستینیکه همواره توده دروغ را درهم شکند.

دمکراسی

دمکراسی یک مکتب جهانشمول است اگر کلیدی بتواند باب دمکراسی را بکشد باید روح آزادی خواهی را در مقیاس رعایت اصول اخلاقی و فضایل انسانی که محقق میکانیزم جامعه است، جستجو نماید.

و غایت امر رهنمون ساختن مردم براه راست و هدایت اوبه انتفاع عقلا از حیات و طبیعت و بهره وری از مواهب الهی و تنظیم یک اکالیته برادری در جامعه است.

عمل و حرکت رمز حیات

عمل و حرکت است که زندگی را معنی و مفهوم میبخشد عمل و حرکت محوری است که گرداگرد آن حیات و تاریخ میچرخد انسان تاوقتی مانند ذغال است محکوم به سوختن است اما وقتی فولاد یا گوهر شد دیگر کسی نمیتواند او را بسوزاند از همه مهمتر این است که عشق به آزادی مثل گهر است که در اعماق دریا فردیتش پابرجا است نه مثل قطره ای که در اقیانوس هویتش را از دست میدهد انسان موجود سرنوشت ساز است میتواند محیط و وضع موجود را تغییر دهد.

عبد را ایام زنجیر است و بس

بر لب او حرف تقدیر است و بس

غافل از خوف و غم و وسواس باش

پخته مثل سنگ شو الماس باش

هر قدر ثمرات عدالت و آزادی را دفن کنند اما پرتو آن در جاده نجومی خود طی مراحل میکند و اشعه ای آنرا نمیتوان خاموش ساخت پیوند توده های این مرزوبوم به آزادی و غیرت اندیشی از زنجیرهای فولادین گره خورده نه از تار عنکبوت درخت آزادی را از خود ستمپیشگان باید سیراب کرد و گرنه خشک خواهد شد.

احساس حقارت آتش خشم انتقام ملت را شعله ورمیسازد و خشم ملت اگر طوفانی شود دیگر ساحل نمیشناسد در ضمیر این ملت شعری نهفته است که گاهی خاموش است و گاهی در حالت غضب.

سوگند بخون پاک آن قافله سالار راه آزادی و حماسه آفرینانیکه ابرهای هندوکش در ماتم شان اشک حسرت ریخته اند. سوگند به ضجه های دردیکه سینه مادران دل شکسته را میآزارد و جدانم را به سرانگشت تزویر اجنبی نمیفروشم. و علی رغم کلیه موانعی که بر سر راه ما قرار دارد براه خود ادامه خواهیم داد.

عشق گردل دهد کبوتر را

جگراز سینه عقاب کشد

با احترام

رحمت الله "حیرت"